

محمد آرم و لیلی گله داران، در یک بداهه نویسی مشترک و همزمان، دو شعر از خود به عنوان یک تجربه کارگاهی ارائه کرده اند. متن ویرایش نشده این جا در غیاب است، اما ردهای بسیاری از آن راهنوز می توان در این هر دو متن یافت. و شاید هم خود، متنی باشند برای ویرایشی دیگر این جا در غیاب. دو نویسش از یک حس، با زمینه های مشترک. خواندن همزمان این دو شعر در مقایسه با کارهای دیگر این دو شاعر افقی از سلیقه های زبانی هریک را نمایان می کند.
(نوشتا)

خاری بر شقیقه ی شیطان

ورسیون محمد آرم از مشترک نویسی بالیلی گله داران

نترس های توام حارس ام به ها تا خورشیدهای
دیگری خورشید را بسوزاند
و آسمان در مان خودش خراب شود از آب تا
عذابم
زنده بودم و مردم و حالات توام حالا:

شیطان از پا درآمده که زمان آن فرا می رسد
مجروح
انکارم نکرده ای از روح که منکر ام به صدای تو
و هر کس که تشنه است به سدوم
صدای تو آب صدای تو خاری بر شقیقه ی
شیطان
میخ های درد دست راستم
دست راستم

بلای سوم در برکت ملعون
هستم، بودم و خواهم آمد ابرها سوار چشم
به مصر و سدوم، شانگ های و سینا
چشم به راهم نباش تنها الف باشم و یا
به خدا و تخت او
طور و هاروت
نمی نمی هفتگانه به جانب بر
نمی نمی در دسترسم گذار که وقوع ام
از جوانب به کنار بلای سومم به وادی آخر
می رسم با پای مسیح
دست و استرس باشم وقتی نامه ای از ل نازل
می شود با صدای دیگری
دسترسی به هر کس که تشنه است به مصر و
سدوم، شانگ های و سینا
از واقع بی خبر مرده های افتاده به ها و سنگ های
هارم

هفتگانه به جانب طور

نشسته وزیر ابله ام سرد از دهان اش بیرون
وزیر دست ابله ام
-بله

شرق از سین و صای من به درون
بر مرده دست بسای، با پوست نیلی اش در آمیز
نمی نمی هفتگانه به جانب بر
نمی نمی در دسترم گذار
و عطا کن هیچ تعلقی به هوا

مصر و سدوم

سنگ سردی است در دهان به نام من بجوان
بجوان
ریشه های مختلفی از مخفی از بید از الفی
که شرح داده ام بی نون
بود و نبودش خاکی با نهالی ترش و دفینه ی
ناجسته

هر دو می ترسیم همزمان
و زمان در مرگ ما افتاده است
(کسی که این چیزها را گفته است بله است بله)
از بلا یاسه شنبه ی تاخیر را خواهد آورد
آن هستی آن؟

وقتی در دستورها تورمی تنم از تن
سبابه های خون، ماشه های مذاب و نوشته های
کتاب

چشم به راهم نباش تنها الف باشم و یا
هستم، بودم و خواهم آمد ابرها سوار چشم
و تمنای تن از دست من نبود
به نوشته ها به کتاب برگرد
به ابتدا
به سطر سپید

بر آورده کن بلاها را که تا عطف برف بیارد
من آورده کن تجلا را و در پارا
که تردید در برادرانت مانده
ایمان بیاورید ای جادوگران به سه رشته ی باریک

و ای جاروگران به سه شنبه ی تاخیر
که ایمان ما از ما نبود
پس هر که تشنه است بیاید
اینک آهن های تلخ در زاگرس
اینک گل های بیمار ابراهیم
مذاب و روان

به عذاب نزد شما فرستادم تا در میان بگذارید
رودی خشک در شهر روان
که زمان آن فرامی رسد
بنوش که جام به آخر نرسیده تمام می شود
کسی که این چیزها را گفته تسلسل ران دیده است

تسلسل ران نشان دهید
در آمیزید با پوست نیلی اش
سلسله های از سکه افتاده به هوا کردند
سبابه های خونی
ماشه های نیچکانده
و نوشته های کتاب
سیل خونی در معبر رود

رود

رود

(واگویه ی زنی بود بر مرده ی پسرش)
از اصل و نسب ام بود و نستی با من نداشت
چاشت خواهد آورد و از مقدس خواهد ساخت
سه رشته ی باریک
سه شنبه ی تاخیر
از دور و فرات حجله ای
به جان های دیگرم

از گل های ابراهیم بیمار
تا صراحت به راحت نشسته
ی جاکب ن تاسب
سبت بود و معجزه مکروه
شهر مقدس به مجروح
و گندم ها به دشت های دور باد کرده بودند
روی دست ها شهر
شرح جراحی عتیق بود
عقیق در انگشت امانشانی از تازه نبود
تازی ها در نور تلخ زحل
به روشنایی چشم دوخته اند به پوست نیلی اش

شانگ های

مرگ را دقیق می کرد
دقیقه های ممکن با مسکنت طوفانی از سکون
حالا حالت چگونه؟
حالی ام کن به حال هاله لویا
به حل خودم برم گردان
حل ام کن در عصاره ای از هل
کلید داوود را بردار هل هلی ای
کلید داوود حل حله ای که با آتش تصفیه شده
است
و قفل هیچ وقت قفل نبوده است
بینا شو نبوده است
در کار نبوده است
نام خدای خود را بر او بگذار
و کور شویم اگر نبینیم
اسپاخماندره اسپاخماندره
و فرزندان ذکور همه کور
غافل اما تاوان گرفته شود از آنان
پس قافله از راه به در کن
ناگاه بدر که من آنان ام

به دور چشم بد در برابر چشم آنان ام
و نان ام سنگ
دسترس ام از ملکوت اعلی
تا کلمه ماهی شود به سید
و سیر شوند و نان باقی نماند
تورا از دهان خود بیرون کن و بر من بگذر
تمام ماهی ها مردند با پای مسیح بر دریای راثیل
تمام ماهی ها ریخته در چاه بابل
حلق ام را چسبید زحل با نور تلخ اش
بلایی گذشت و آسمان خراب
خورشیدهای دیگری خورشید را سوزاند
چهار فرشته ی شیطان را به فرات بست
بر خرابه ی کوفه در جسم دمیده خواهد شد
و تلخی بر لب ها خواهد گذشت
دوباره بنوش و
به اینجا بالا بیاز جسم خویش
به مصر و سدوم شانگ های و سینا
به خدا و تخت او
طور و هاروت
بلای سوم به وادی بی راه از راه می رسد
و درهای رحمت است که باز به برکت افتد از
ساق
بستگی های توام بیا
بر گرد به گرد ما با پوست نیلی
که محبوب منی به تعال به لا از کتف
لا تغل لا که تو محبوب منی به غزل غزل ها تا میچ
به همین جهت که باطن شیطان است
با پوست نیلی در آمیزم تا قید لا قیدی ات شوم
در زبان از بریان
روح را به جحیم برسان تن را به رجیمان در من
و از بلای سوم در برکت ملعون
فرزندی بخوان که قتل ات باشد

آپوکالیس ما

ورسیون لیلی گله داران از مشترک نویسی با محمد آزر

گونه ام رابه جانب چشم های به راه نباش نواز
گونه های جدید از هفتگانه ی بعید
در دسترس بگذار وقوع ام
در دست و استرس
واز جوانب به کنار
کنارم هر کس تشنه است
از واقعه بی خبر است
افتاده های به ها
سنگ های هار
های نترس های توام حار
عارض ام به هاهاها و گرم نمی شود از سر
انگشتانش سرد شد
زنده نبود و مردم
تا به پاها
به پا
خلخالی از خار بر قوزک من و
تاجی بر شقیقه ی تو
انکارم نکرده ای

من منکرم در حجله و خروسخوان
می گوید
یکی بر میخ صداش یکی بر نعلی از نعلین اش
از دم خود بروم کن
بر مرده دست بسای
به تعلقش به هوا
سنگ ها و آسیاب های منجمدش در دهان
به نام بجو
بجوان
ریشه های تاریکی از بید و عود در کفنی و کنف
شرح داده ام به ن
بود و نبود بید و نبید بر سنگ نوشته و
خاکی که نون نداد
نهال ترشی
نه حال خوشی
دفینه ی مسکوکی
عجیب نیست که می ترسیم و ترسیم وهم مان
همزمان

رود
 رودم
 نوحه ی عذبی بود بر ناکامی
 از اصل و نسب ام بود و
 نسبتی با مانداشت
 خواهد آورد و آورنده می خواندندش که از
 مقدسی خواهد ساخت
 سه رشته ی باریک
 سه شنبه ی تاخیر
 از دو رود فرات و حجله ای
 به جان های دیگرم
 که از گل های جگر ابراهیم بیمار
 تا صراحت سه راحت و
 یا جاکوب!
 نانی تا س س س و سبت بود و معجزه مکروه
 و
 هنوز سه روز پیش رو
 شهر باختری در مجروح
 گندم هادر بادیه ی مقدس باد کرده بودند
 روی دست
 شهر
 شرح جراحی عتیق بود
 عقیق انگشت ات اما در ما مهر تازه ای نبود و
 مرگ را دقیق می کرد
 و حال حالت
 حالی ام کن به محال و حول حالنا به هاله لویا
 به حلول خودم برم گردان
 حل ام کن بحل ام کن در هلهله ی کلید داوود را
 بردار که قفل
 چشم هایت را باز کن
 قفل هیچوقت قفل نبوده است

زمان در مرگ ما افتاده است
 و هر کس نگفته ای است
 گفتم آن هستی؟
 قطع و وصل می شوی
 در چت و چرند
 و تمنای تن از دست من به در
 به نوشته برگرد
 به ابتدا به
 Hi
 های های های های و
 بر آورده کن بلاها را بار بار بار بار
 و میم گفت تردید در برادرانت مانده
 و مهتر که از کشتی جا مانده غرق نشد پیش از
 آنکه over dose کرده باشد
 ایمان مان بیاورید
 ایمان به مان بیاورید ای جادوگران و برزگران
 که ایمان مان از مان بود
 بکارید و جارو و جادو از مان بود
 و هر که تشنه است در هاون بکوبد
 آهن های تلخ در جبال شمال غرب مذاب و
 روان مقرر
 بنوش
 که زمان در فرارسیدن است
 این جام به آخر نرسیده تمام می شود
 و کسی که گفت تسلسلمان ران دیده گفت
 سلسله های از صله افتاده به هوا کردند شست تا
 چند قطره به مرزهای ناموس
 مکتوبه ی این مقال اما
 سیلی سرخ و سیل سرخی انداخت در رودی
 غلتیده بر خاک
 رود

و بر این گشایش نام خدای خود را بگذار
یا اسپخمانداره
اسپاخمانداره
و بر فرزندان کور و ذکور
ذکرش
اختیار اما غافل
تا او از آنانی
قافله را از راه به در
بدر
به دور
به دور رویای بدکاره ی آپوکالیس از ما
از ما بود
من آنان ام
و نانم سنگ
دسترس هایی از ملکوت
ماهی شدند به سه سبد
و سیر شدند و نانی باقی نماند
تورا از دهان خود بیرون کن
و بر من بگذر
کلیکاهای مرده در سبد معجزه
از من بگذر
باپاهای اردکی بره که بر آب می رفت
بر من که دریای شکاف خورده ی اسرائیل ام
ریخته در چاه بابل و گاوخونی از انشقاقم
تصویر ضد نوری از او
در نور تلخ زحل
حلقم را چسبیده بود
بلا گذشت
بلا به لابه گذشت
آسمان خراب و خورشید های دیگری
خورشید های دیگری رامی سوزاندند

و چهار فرشته ی عریان چهار عورت عور در لابی
شیطان
فرا ت رابه آتش بستند
و او یلای دیگری گذشت
در جسم دوباره دمیده خواهد شد
از دم همه
و از دم شیشه گر در آبگینه ی مذاب
بطری تلخی بر دهان مان گذاشته خواهد شد
بنوش از نجسی مکرر
و گر تشنه نیستی به اینجا به بالا بیا
از پشت خویش به سدوم
بلا ی سوم به ودیعه از راه می رسد
و درهای رحمت است بلا
که باز
به سختی بیفتید به تخت بسته
بستگی های تو ام
با تو ام
تو ام با تو ام
بر گرد به ما
و به گرد ما
و به گرد ما
که محبوب منی به تعلق و به لا
لا تقربی و تعال و علاج
که تو حییبی یا حباب
و به غزل غزل هایم که لهیب اش در بطن و باطن
است
با پوست نیلی ام در آمیز
تاقیدی و لاقیودی
نفس ام رابه جحیم برسان
مرا به رجیم ام .

۲۷ سپتامبر ۲۰۱۰ / م